

## درسهایی که از هند می‌توان آموخت

عبدالله شهبازی

این مقاله به عنوان یادداشت روز در روزنامه کار و کارگر،  
دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۷۵، ص ۲ و سه‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۵  
منتشر شد.

چندی پیش، در برنامه اخبار تلویزیون سخنرانی ریاست محترم جمهوری در پارلمان هند را دیدم. آنچه برای من، و شاید برای برخی دیگر از بینندگان، جالب بود نمای ساده پارلمان، میزها و تریبون فرسوده و مستعمل و به‌ویژه پنکه‌هایی بود که در غیاب سیستم‌های مدرن و شیک تهویه مطبوع هوا می‌چرخیدند. و نمی‌دانم چرا، بی‌اختیار، این منظره ساده ولی گیرا را با وضع دستگاه دولتی خودمان مقایسه کردم. ما ایرانیان هند را کمتر می‌شناسیم و گاه این آشنایی توی ذوق‌مان می‌زند! دو سه سال پیش، در بازگشت از سفری به هندوستان در هواپیما در کنار آقای جای گرفتم که با خانواده و پدر و مادر همسرش برای گذران تعطیلات نوروزی به سئول و بمبئی رفته بود. شغلش را پرسیدم. تعمیرکار بولدوزر و سایر ماشین‌های سنگین بود و هرساله یکی دو میلیون خرج می‌کرد و ایام عید را در خارج از کشور می‌گذرانید. سال قبل در سنگاپور بوده و خاطره خوش آن را هنوز در سینه داشت. نظرش را درباره هند پرسیدم. از سفر بمبئی نالید و لعنت فرستاد بر دوستی که او را به این سفر توصیه کرده بود. گفت: «پولم را باختم و لذتی نبردم!» به راستی نیز، برای او که در «تهران شیک» زندگی کرده و زرق و برق جنوب شرقی آسیا را دیده؛ بمبئی بیش از حد «ساده» و فاقد «سرگرمی» جلوه می‌کرد!

هند هم ساده است و هم بغرنج، هم بسیار فقیر است و هم بسیار ثروتمند. کسانی که به دنبال "دیالکتیک" می‌گردند آن را در هند می‌توانند بیابند! تردیدی نیست که هندوستان پیشرفته‌ترین کشور "جهان سوم" است؛ اگر ملاک پیشرفت را زرق و برق‌های کره جنوبی و تایوان و دوو و هیوندای متعلق به کمپانی‌های جنرال موتورز و فورد ندانیم!

در هند از انواع کارخانه‌های مونتاژ اروپایی خبری نیست. هند درهای خود را با سماجت به روی صنایع مونتاژ بست و در مقابل به توسعه صنایع داخلی پرداخت. این امر مختص به دوران پس از استقلال نیست. حتی در دوره استعماری، بسیاری از سرمایه‌داران هندی - حتی برخی از آنان که وابسته به استعمار اروپایی و به اصطلاح "کمپرداور" بودند - می‌کوشیدند که از موضع شریک برابر حقوق به "صاحبان" انگلیسی برخوردار کنند؛ و این راز موفقیت آنان در تجارت جهانی بود.

زمانی جمشیدجی نوشیروان جی تاتا، بنیانگذار مجتمع عظیم تاتا، در ارتباط با دستگاه استعماری بریتانیا پروژه احداث راه آهن سراسری هندوستان را پیش کشید که بتواند ارتش انگلیس را از شرق و مرکز آسیا به بین‌النهرین و خاور نزدیک منتقل کند. سرفریدریک اپکوت انگلیسی، رئیس راه آهن هندوستان، ماجرا را شنید و با تحقیر و تمسخر گفت: <آن‌ها می‌خواهند خط آهن با استاندارد انگلیسی بسازند؟ عجب! من قول می‌دهم که هر پاوند خط آهنی را که آنها بسازند بخورم!> کمپانی تاتا به استهزای اپکوت وقعی نهاد و توانست در آستانه جنگ اول جهانی ۲۴۰۰ کیلومتر خط آهن به دولت بریتانیا تقدیم کند. اهمیت خدمت خاندان تاتا به امپراتوری بریتانیا در حدی بود که لرد چلمسفورد، نایب‌السلطنه هندوستان، در سال ۱۹۱۹ گفت: <تصور پیروزی که ارتش انگلیس در سال‌های جنگ در بین‌النهرین و حتی مصر و فلسطین و شرق آفریقا به دست آورد، بدون این کمک کمپانی تاتا غیرممکن است.> بی‌شک، کمپانی تاتا به امپراتوری استعماری انگلیس بزرگترین خدمت را کرد ولی در عین حال پایه‌های صنعت هند را نیز ریخت. سرمایه‌داری بزرگ هند با سرمایه استعماری همبسته بود ولی برای خود شخصیت داشت. می‌توانیم عملکرد نخبگان وابسته به استعمار در هند را با هم‌تایان ایرانی‌شان مقایسه کنیم و آنگاه این تمایز را در عرصه فرهنگ نیز بیابیم: هندیان مفتخرانه به لباس ملی خود چنگ زدند و ما در اشتیاق "تجدد اروپایی" نخست به فرهنگ خود دست‌اندازی کردیم و در اولین گام عجلولانه از خود خلع لباس نمودیم!

بدینسان بود که از هند نسلی از سرمایه‌داری بزرگ دارای عملکرد جهانی برخاست و در هند نسلی از طبقه متوسط پایبند به هویت و سنن ملی شکل گرفت و بمبئی دومین شهر بزرگ امپراتوری بریتانیا، پس از لندن، شد و مهم‌ترین بندر تجاری آسیا.

بدینسان بود که مراکز تجاری مهمی چون بوشهر و بندرعباس، که این نیز کنام کمپانی هند شرقی بریتانیا بود، مخروبه شد و سرمایه‌داری "کمپرادور" ما چیزی ماند در حد کارچاق‌کن‌هایی از نوع پرنس ارفع‌الدوله موناکونشین! سرمایه‌داری وابسته به استعمار در هند واقعاً "سرمایه‌دار" شد و نخبگان مستفرنگ ما دلال ماندند! اخلاف جمشیدجی تاها امروزه در پهنه جهانی می‌تازند و اخلاف معین‌التجار بوشهری‌های ما در قمارخانه‌ها و در پای منقل تریاک نابود شدند.

پس از استقلال، هند رشد صنعت خود را مدیون جواهر لعل نهرو بود که با اتکاء بر دانش و شخصیت فرهیخته و اصیل خود در مقابل فشارهای شدید سرمایه غربی پایداری کرد و بنیادهای صنعت ملی هند را ریخت. او به نسل جدید دولتمردان هند درس ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی به ظواهر و زرق‌وبرق‌ها را آموخت. و چنین است که امروزه در هند همگان، حتی دولتمردان رده اول، را در کسوتی ساده می‌یابیم و در اتومبیل‌های ساده و کم‌مصرف ساخت هندوستان. در دهلی نو و سایر شهرهای هند اتومبیل‌های لوکس خارجی کمیاب است و اگر هست متعلق به مأمورین و دیپلمات‌های خارجی است. و عجیب است که برخی دیپلمات‌های کشورهای فقیر جهان سوئی را در دهلی بر گرانقیمت‌ترین اتومبیل‌های اروپایی سوار می‌بینیم! و چنین است که امروزه در دستگاه اداری هند تجمل را نمی‌یابیم. نه دستگاه دولتی آن، از سر تا پا، به تلفن‌های پاناسونیک و یا موبایل مجهز است و نه دستگاه انتظامی آن، از سر تا پا، به مارک اتومبیل‌های تویوتا مفتخر است و نه در ساختمان‌های آن انواع کامپیوترهای بلا مصرف زینت‌بخش میز مدیران و حتی منشیان است.

گمان نکنیم که هندوستان فقیر است. خیر! بی‌شک ثروتمندان هند از بزرگ‌ترین ثروتمندان آسیا و جهان‌اند و هند، به‌رغم جمعیت انبوه خود، کشوری غنی و ثروتمند است. هندوستان با وسعتی فقط چهار برابر خاک ایران جمعیتی را در خود جای داده است در مرز یک میلیارد نفر! و عجیب اینجاست که به این جمعیت، هرچند به سختی، غذا می‌دهد. شیر، که مایه اصلی یک تغذیه ساده و کافی است، برای همگان به وفور یافت می‌شود و بسیار ارزان. و همین‌طور انواع میوه‌های مقوی. و عجیب است که هند حتی یک روپیه صرف واردات گندم نمی‌کند و تمام غله مورد نیاز خود را تأمین می‌کند. و از همه اینها عجیب‌تر، هندوستانی که نه نفت دارد نه گاز، سالانه یکصد میلیارد دلار درآمد ارزی دارد!

فرهیختگان و روشنفکران هند نیز عجیب‌اند: به دفتر دکتر مظفر عالم، استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو و مورخ برجسته هندی، می‌رویم. اتاقی است بسیار کوچک در طبقه دوم ساختمان کهنه و فرسوده دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه جواهر لعل نهرو، با یک

میز و چند صندلی چوبی مستعمل و کهنه؛ از آن‌هایی که حتی دون‌پایه‌ترین بوروکرات‌های ما نیز حاضر به استفاده از آن نیستند. از مبلمان و دکوراسیون شیک خبری نیست. مظفر عالم می‌آید. مردی میان‌سال، کوتاه قد و بسیار متواضع، محجوب و کمرو. و سپس دکتر ساتیش سابروال، استاد نامدار مردم‌شناسی، که او نیز در انستیتوی مطالعات تاریخی این دانشگاه کار می‌کند. سابروال در قبایل آفریقایی و هندی کار مفصلی کرده و صاحب‌نظر است. او نیز محجوب و متواضع است. و عجب اینکه هر دو بسیار پُرنده و هر دو رنگ و بوی هندی دارند نه اروپایی. گویی سادگی، تواضع و استواری بر فرهنگ ملی با دانش رابطه‌ای دارد.

هر دو اصرار دارند به فارسی سخن بگویند؛ زبان فارسی نوستالژی فرهیختگان هندی است. حق دارند. فارسی زبان تاریخ و فرهنگ هند است و تنها در همین اواخر، در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، انگلیسی‌ها زبان خود را به عنوان زبان رسمی هند جایگزین آن کردند. آرشیو ملی هند، این گنجینه عظیم فرهنگ هندی و اسلامی، سرشار از اسناد و نسخ خطی فارسی است.

و عجیب‌تر اینکه در هندوستان دیارتمان تاریخ در بطن دانشکده علوم اجتماعی جای دارد نه در دانشکده ادبیات! علت را دریافتم: هندیان به تاریخ به عنوان یک علم عقلی می‌نگرند نه یک دانش نقلی. سند برای تحلیل است. برای همین است که مورخین هند، تحلیل‌گرند نه ناشر مجموعه‌های اسناد. دانش اجتماعی در هندوستان سنتی عمیق دارد. و برای همین است که ساتیش سابروال مردم‌شناس را در انستیتوی مطالعات تاریخی می‌یابم. نمی‌دانم چرا هندیان میان علوم اجتماعی و تاریخ رابطه‌ای قائل‌اند؟!

با هم به کتابخانه دانشگاه جواهر لعل نهرو می‌رویم: کتابخانه‌ای عظیم با ساختمانی کهنه و بسیار ساده. به‌رغم سادگی ساختمان آن، چند میلیون جلد کتاب را در خود جای داده و کتابخانه‌ای است اساسی و قابل استفاده در هر حوزه؛ و سیستم باز آن اجازه دسترسی به هر کتابی را می‌دهد. انبار کتاب نیست، کتابخانه است! عجیب‌تر این‌که تمامی سالن‌های آن پر از دانشجویان مشتاقی است که با پوشاکی ساده غرق مطالعه و تحقیق‌اند. با یکی سخن می‌گویم: دخترکی است کم سن با ساری و دمپایی ارزان قیمت و باز هم محجوب و متواضع. زمانی که در می‌یابم دانشجوی دوره فوق دکترای فیزیک است دست و پای خود را جمع می‌کنم. نمی‌دانم چرا بی‌اختیار مقایسه می‌کنم با ساختمان‌های شیک برخی کتابخانه‌های دانشگاهی خودمان و مخزن‌های کتابی که از چند ده هزار جلد فراتر نمی‌رود و قَلت مراجعه‌کنندگان! هندیان در مقابل ما باید سخت مبهوت شوند که میلیاردها صرف احداث بزرگترین کتابخانه‌هایی می‌کنیم که در آن تنها

پانصد هزار جلد کتاب موجود است، آن‌هم معلوم نیست چه کتاب‌هایی، و می‌خواهیم با این ساختمان‌های "مدرن" چیزهای بسیار مهمی، مثلاً "تمدن"، هم بسازیم! احساس می‌کنم که در هند به مضمون کار دارند و در ایران به ظاهر. آنها پولی را که با زحمت به چنگ می‌آورند صرف کتاب و تحقیق می‌کنند و ما صرف ساختمان. لابد برای تهیه این پول زحمتی نکشیده‌ایم؟

در هند با تعدادی دانشجوی ایرانی دوره‌های دکترای علوم سیاسی آشنا شدم. دریافتم که عموماً پایان‌نامه خود را درباره خلیج فارس می‌نویسند، یعنی در هند از اسناد ایرانی استفاده می‌کنند، و ندیدم کسی را که از اسناد غنی هندی درباره گره‌گاه‌های تاریخ و فرهنگ خود استفاده کند؛ مثلاً در موضوع <کمپانی هند شرقی بریتانیا و ایران> پایان‌نامه بنویسد. و باز تعجب کردم.

تنها در هند است که می‌توانیم تفاخر خودمان به ظاهر را لمس کنیم. واقعاً در خیابان‌های دهلی نو و بمبئی نمی‌توان این همه بانوان آراسته به لباس‌های شیک و گرانیقیمت دید. گویی تهران مدرن‌ترین شهرهای جهان است و دهلی روستایی عقب‌مانده و به دور از تمدن! همان‌گونه که گویی لندن، با فضای سبز و مشجر خود و اسب‌هایی که هنوز مرکب مردم و حتی پلیس آن است، یک شهر "روستایی" است و تهران، با انبوه اتومبیل‌ها و کارخانه‌های خود، خاستگاه تمدن جدید صنعتی! به علت آن می‌اندیشم: ششصد سال پیش، در قرن نهم هجری، عبدالرزاق سمرقندی در *مطلع السعدین* روانشناسی هندیان و عراقیان، یعنی همین ایران خودمان، را در کلامی کوتاه توصیف کرده است. او درباره مردم بندر سورت، که در مرز دو حوزه ایرانی و هندی است و لاجرم آمیزه‌ای از هر دو، می‌نویسد: مردمان این شهر از تملق عراقیان برخوردارند و از *تعمق* هندیان. در کلام او واژه "تملق" فقط چاپلوسی و دگرستایی نیست؛ تفاخر و تملق به خود نیز هست. نمی‌دانم که آیا می‌توان به پدیده‌ای به‌نام "روانشناسی قومی" باور داشت؟ بدون شک چیزهایی هست، هم مثبت و هم منفی، که ریشه در تاریخ و فرهنگ هر جامعه دارد. از آنچه که مربوط به "روانشناسی قومی" ماست، من "تملق" را اساس نمی‌دانم و ریشه را در چیزهای دیگر می‌جویم؛ زیرا در کنار آن "تملق"، نمونه‌های "سادگی" و "تعمق" را در فرهنگ و جامعه خود فراوان و ریشه‌دار می‌دانم. دشواری در این است که در یکی دو سده اخیر دولتمردان ما به اولی میدان داده‌اند و از دومی گریخته‌اند. چرای این مسئله را باید یافت و در راه رفع آن کوشید.

نهر و در تاریخ بشری نامی ماندگار است. خانه نهر و را، که امروز موزه است، می‌بینم: خانه‌ای ساده و در عین حال در حد کفایت جادار که حداقل تناسب را با

زندگی رئیس یک کشور بزرگ و پهناور داشته باشد؛ چیزی پائین‌تر از برخی از خانه‌های شمال تهران. و باز هم تعجب می‌کنم: اتاق‌ها و حتی راهروها مملو از کتاب است؛ و به شکلی انباشت شده که روشن است انگیزه “تملق”، به تعبیر عبدالرزاق سمرقندی، در کار نبوده. همه کتاب‌هایی است که نهرو، حتی در اوج قدرت و اشتغال سیاسی خود، با آن زندگی کرده است. نهرو هم رهبر یک قدرت بزرگ آسیایی بود و هم کتابخوان و کتاب‌نویس؛ و تا واپسین دم زندگی چنین ماند. آثار او، چون کشف هند و نگاهی به تاریخ جهان، هم نشانگر دانش عمیق اوست و هم نماد تواضع و سادگی او. نهرو ساده زیست و ساده مرد و از خود میراثی را برجای نهاد که در عین سادگی دنیای عجیبی از پیچیدگی‌هاست.